

نگاه

راوی قابل اعتماد حقیقت، دیوید اتنبرو

شرق: جمعه بیست‌ویکم اردیبهشت‌ماه رویداد «مستندسازان» هم‌زمان با نودوهشتمین سالگرد تولد دیوید اتنبرو، مستندساز و طبیعت‌پژوه بریتانیایی که یکی از شناخته‌شده‌ترین و تأثیرگذارترین مستندسازان جهان است، برگزار شد.

در ابتدای برنامه، مستند سینمایی «کاپیتان من» به کارگردانی سیاوش صفاریان‌پور به نمایش درآمد و در ادامه جلسه گفت‌وگویی با حضور رامین حدیدی فاروقی (مستندساز)، محمد شکیبایا (تهیه‌کننده و کارگردان مستند و تهیه‌کننده برنامه نردبان)، عرفان خسروی (دیرینه‌شناس و پژوهشگر علم در رسانه) با مدیریت سیاوش صفاریان‌پور برگزار شد.

اسماعیل میرفخرایی که میهمان ویژه این برنامه بود در قسمت‌هایی از این بحث‌وگفت‌وگو شرکت داشت.

در این جلسه به وجوه مختلف فعالیت‌های دیوید اتنبرو در مستندسازی پرداخته شد.

سبک قصه‌گویی، توانایی ایجاد اعتماد در مخاطب، توانایی پرداختن به وجوه مختلف از قوم‌گرایی در کنار موضوع اصلی حیات‌وحش و از همه مهم‌تر ارتباط رسانه به‌خصوص تلویزیون در پرورش مستندساز خلاق و مؤلف بررسی شد.

همگی کارشناسان، حمایت رسانه تلویزیون به‌عنوان خاستگاه اصلی مستندسازی از پرورش و مداومت در فعالیت و تولید را از دلایل مهم پرورش یک مستندساز مؤلف تأثیرگذار دانستند و فعالیت‌های اتنبرو را از این وجه بررسی کردند.

دیوید اتنبرو در سال ۲۰۲۲ به خاطر تلاش، تأثیر و تعهد برای آنچه در طبیعت می‌گذرد، از طرف سازمان ملل به‌عنوان (پرچمدار زمین) معرفی شد و در پایان این نشست پیشنهاد نام‌گذاری روز تولد او به‌عنوان روز مستندساز مطرح شد. این پیشنهاد از طریق یونسکو با متنی با این مضمون ارسال می‌شود:

از همان روز که گونه انسان خردمند روی زمین قدم گذاشت و بارقه هوشمندی در ذهن او روشن شد، خردمندی و قصه‌گویی دست در دستان هم نهادند تا ما به موجوداتی بدل شویم که توانایی زیستن فراتر از زمان خود و در دل اعصار را به دست آوریم. از همان نخستین روزها، با همان نخستین ابزارها ما داستان‌های خود، تجربیات خود و یافته‌های خود را مستند کردیم و به آن دوام بخشیدیم. ما امروز بر دوش و در آغوش تجربه‌های مستندشده و قصه‌های روایت‌شده آنها ایستاده‌ایم که می‌توانیم کمی دورتر را کمی بهتر ببینیم.

سنت انتقال دانش و تجربه و خردمندی به مدد قصه‌گویی، که شاید بی‌اغراق ذات و ماهیت انسان را بیش از هر صفت و توصیف دیگری توضیح دهد، امروز اوج بروزش را در کار و فعالیت مستندسازان جهان علم و طبیعت می‌بیند.

اگر روزی بستر رسانه‌ای ما دیوار غار بود و عصاره رنگ گیاهان، امروز به مدد انقلاب‌های متوالی علم و فناوری، به هزارویک ابزار برای ثبت و روایت مجهزیم اما در پشت این توان فنی، همان روح کنجکاو و قصه‌گوی ماس‌ت که بی‌تابی می‌کند.

در میان این نسل از میراث‌داران سنت قصه‌گویی قصه جهان، دیوید اتنبرو نمونه‌ای یگانه است که عمر پربارش نه‌تنها نسل‌های متوالی را با دانش و خرد جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، آشنا کرده که ماهیت قصه‌گویی و روایت این داستان‌ها را نیز تغییر داده است. او در عمر طولانی و پرثمرش، پیوسته و مداوم نشان داده است که چطور وقتی داستان‌گویی درست دست به دست داده‌های علمی می‌دهد، می‌توان جهان را تغییر داد.

اما هنوز هزار باده ناخورده در رگ تاک است و هزاران داستان مهم دیگر از دنیای ما باقی است که مستندسازان امروز باید متکی به داده‌های علم و تجربه آن را بر این نسل‌های بعد روایت کنند.

بر این اساس کرسی ترویج علم یونسکو در ایران در نامه‌ای به دفتر مناسبت‌های یونسکو پیشنهاد نام‌گذاری «روز جهانی مستندسازان (علم و طبیعت)» را برای تاریخ هشتم ماه می هم‌زمان با سالروز تولد دیوید اتنبرو تقدیم می‌کند. باشد که داستان‌ها می و شما آگاهی بخش نسل‌های آینده باشد و آنها را برای درک و حراست از زمین، این تنها خانه مادری ما مجهزتر و مشتاق‌تر کند.

مستند کاپیتان من به کارگردانی سیاوش صفاریان‌پور به پیچیدگی‌های مغز انسان می‌پردازد و بهرام رادان تهیه‌کننده و روایت‌کننده این مستند است. حضور رادان اولین همکاری یک ستاره سینما در یک مستند علمی ایرانی است که در سینمای جهان بسیار رایج است و انجمن ترویج علم ایران از بهرام رادان برای این اقدام تقدیر ویژه به عمل آورد.

خبر

فیلم جدید «ارباب حلقه‌ها» سال ۲۰۲۶ می‌آید

مهتر برادران وارنر اولین فیلم از فیلم‌های اکشن جدید «ارباب حلقه‌ها» را در سال ۲۰۲۶ اکران خواهد کرد. تمرکز این فیلم بر گولوم به

کارگردانی اندی سرکیس است. دیوید زامسلاو، مدیرعامل برادران وارنر دیسکاوری، روز پنجشنبه گفت: پیتز جکسون که کارگردان سه‌گانه «ارباب حلقه‌ها» بود، تهیه‌کننده فیلم جدید است و در هر مرحله با آن همراهی می‌کند.

زامسلاو عنوان کرد که این پروژه اکنون در مراحل اولیه نوشته‌شدن فیلم‌نامه از طرف نویسندگان فرن والش و فیلیپا بوینس، همراه فیببی کیتیز و آرتی پاجانورگیو است و آنها قصد دارند داستان‌هایی را بگویند که هنوز گفته نشده است.

بنیانه مطبوعاتی برادران وارنر هم فاش کرد که عنوان این فیلم «ارباب حلقه‌ها: شکار گولوم» است و کارگردانی آن برعهده سرکیس است و خود او نقش اصلی آن را برعهده خواهد داشت.

برادران وارنر نخستین بار در فوریه ۲۰۲۳ اعلام کرد که مایک دی لوکا و پم عبدی، مدیران جدید استودیو، قراردادی را برای ساختن چندین فیلم براساس کتاب‌های تالکین منعقد کرده‌اند.

یک فیلم جداگانه و انیمیشن از سرزمین میانه با نام «ارباب حلقه‌ها: جنگ روهیریم» از سوی برادران وارنر و به کارگردانی کنجی کامیاما ساخته می‌شود. داستان این فیلم ۲۰۰ سال قبل از وقایع «هابیت» است.

بیش از دو دهه است که تماشاگران سینما از سه‌گانه «ارباب حلقه‌ها» به دلیل وفاداری انکارناپذیری که پیتز جکسون، فرن والش و فیلیپا بوینس به جکسون، والش و بوینس هم بر همکاری با اندی سرکیس تأکید کردند و افزودند: ما به‌عنوان طرفداران همیشگی اساطیر کسترده‌ای که پروفسور تالکین خلق کرده، با افتخار در یک ماجراجویی حماسی دیگر کار می‌کنیم! سه‌گانه اصلی «ارباب حلقه‌ها» به کارگردانی پیتز جکسون، نزدیک به سه میلیارد دلار در سراسر جهان فروخت. سه‌گانه بعدی جکسون یعنی «هابیت» هم همین موفقیت را کسب کرد.

سه فیلم «ارباب حلقه‌ها» با بازی الیجا وود، اید مک‌کلن، لیو تایلر، وینگو مورتسن، شان آستین و کیت بلانشت نامزد ۳۰ جایزه اسکار شدند و ۱۷ جایزه از جمله بهترین فیلم برای «ارباب حلقه‌ها: بازگشت پادشاه» در سال ۲۰۰۳ را کسب کردند.

نسیم قاضی‌زاده: این هفته شناس این را داشتیم که بعد از مدت‌ها به تماشای دو اثر درخشان بنشینم که هر دو در فضای موسیقی–نمایش بودند. راستش را بخواهید به عنوان روزنامه‌نگاری که تقریبا هر هفته به تئاتر و کنسرت می‌رود، مدت‌ها بود که اثری در‌خور توجه ندیده بودم و جز ابتذال و پوچی کمتر چیزی عایدم شد. خوشبختانه این هفته به تماشای دو اثر در تالار وحدت و تالار حافظ نستسجم که در دو فضای کاملا متفاوت، ویژگی‌های بسیار جذابی داشتند که خوش دانستم با شما نیز آن را به اشتراک بگذارم.

۱-درخشان و در سطح جهانی

تماشای یک اجرای موزیکال تماما حرفه‌ای و در سطح جهانی از یک متن مشهور، توسط یک گروه ایرانی و بسیار جوان، از آن دست اتفاقات نادری است که به دل و جان آدم می‌نشیند. مخصوصا در اینس وانفسالی تئاترهایی که صرفا با لوده‌گری و استفاده از دیالوگ‌ها و اصطلاحات اینستاگرامی، سالن‌هایشان را پر می‌کنند و دیگر نمی‌شود به سالن‌های مطرح و سولد اوت شدن بلیت هم اعتماد کرد. اما شازده کوچولو که این روزها در تالار وحدت اجرا می‌شود از آن دلخوشی‌های بزرگ است. از آنها که آدم با خودش فکر می‌کند هنوز هم ایران جایی است برای زیستن و دوست‌داشتن و لذت‌بردن. هنوز انبوهی کودک و نوجوان مستعد و ناشاخته در جای‌جای این شهر نفس می‌کشند که ما از آنها بی‌خریم و هنوز کارگردانانی مانند ماهان حدیدی فروتنانه و در سکوت کار‌های بزرگ می‌کنند و نبض فرهنگ و هنر این مملکت را زنده و پویا نگه می‌دارند. پیش از این نیز این کارگردان دیو و دلبر را با همین ویژگی‌ها روی صحنه برده بود که آن نمایش هم با استقبال بسیار خوبی مواجه شد. آهنگسازی شازده کوچولو را یکی از خانم‌های بسیار جوان ایرانی مدیا هاشمی انجام داده است؛ کاری البته دشوار که بر اساس موسیقی کلاسیک و فوکوس روی سازهای ارف

برای نوازش روح و چشم

صورت گرفته است. در کنار همه این ویژگی‌ها حضور بازیگران، نوازندگان و خوانندگانی که هیچ‌کدامشان فقط یک کار را انجام نمی‌دهند. بازیگرانی که به آواز تسلط دارند، نوازندگانی که با فرم و رقص و اجرا آشناند و خوانندگانی که بسیار خوب بازی می‌کنند. بهره‌بردن از قابلیت‌های صحنه گردان تالار وحدت که حقیقتا کار هر گروهی نیست، نورپردازی چشم‌نواز، طراحی صحنه و طراحی لباس بسیار خلاقانه نیز از دیگر ویژگی‌های شازده کوچولو است. مثلا اینکه گروه هم‌سرایان لباس‌ها و کلاه‌هایی به شکل کلاه‌په‌های پیانو به تن دارند. این ویژگی از آن دست اتفاقاتی است که به شکل کار حسی پر از کنجکاوی داده است. حضور کودکان و نوجوانان بسیار در سالن وحدت که دو ساعت به اجرای پر زرق و برق شازده کوچولو چشمی می‌دوزند هم مایه دلگرمی است. بدیهی است که البته دو ساعت زمان زیادی برای نگاه‌داشتن کودکان روی صندلی است و شاید می‌شدد از زمان این اجرا به نفع ریتم تندتر کاست. باوجوداین برای خانواده‌هایی که این روزها نوجوانانی دارند و در معرض انتخاب اجرا قرار می‌گیرند، حقیقتا انتخاب اثر مناسب امری است بسیار دشوار. از این منظر نیز تماشای شازده کوچولو در این روزگار که پرفروش‌ترین آثار فرهنگی و هنری نازل‌ترین تئاترهایی هستند که صرفا به قصد گرفتن خنده‌های سخیف در سالن‌هایی بی‌کیفیت به صحنه می‌روند، واقعا پیشنهاد می‌شود تا یادمان نرود هنوز هم با وجود تمام محدودیت‌های اقتصادی و اجتماعی و ضعف فرهنگی می‌شود کارهایی تا این اندازه درخشان و اثرگذار ساخت.

۲-مدیتیشن مدرن

در دنیای امروز ما که تقریبا افسار مغزمان دست گوشی‌ها و اینستاگرام‌مان است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت دایره دوستان و روابطمان ما را به انتخاب‌های بهتر فرهنگی و هنری سوق می‌دهد، وجود اثری که روی ادبیات کهن ایران زوم می‌کند، باید یک موهبت

تلقی شود. «مجنون آن لیلی» یکی از اتفاق‌های خوب و ارزشمند این روزهای هنر ایران است که در تالار حافظ به صحنه رفته است. این نمایش که موسیقی و حرکات فرم رکن‌های اصلی آن هستند با تکیه بر شعر و روایت اتمسفری را ساخته که ورود شما به جهان خیال را میسر می‌کند. برای مایی که هر روز در معرض سرعت، پیام‌های کوتاه و تصایح اینستاگرامی، شعرهای تک‌بیتی، آهنگ‌های با ریتم تند و درمجموع بخواهم بگویم زندگی روی دور تند و به قصد فرار از موقعیت هستیم، گذران لحظاتی در آسایش و فضای شاعرانه بسیار دلپذیر است. شاید به جرئت بتوانم بگویم که نه فقط دلپذیر که لازم است. برای همه ما که از جهان ادبیات غنی، داستان‌های جذاب و تمام‌شدنی ایرانی دور افتاده‌ایم، حضور در چنین فضاهایی عین تریابی است. پیمان خازنی را که کارگردانی این کار را بر عهده دارد، پیش از این به عنوان آهنگساز می‌شناخته‌ایم. او بارها و بارها آهنگساز نمایش‌هایی از همین دست بوده است که ارکستری در کناره اجرا در صحنه حضور داشته‌اند، مبنای نمایش روی آثار موسیقی بوده و حرکات فرم هم داشته‌اند. اما این بار در «مجنون آن لیلی» او سراغ کارگردانی هم رفته و می‌توان به خیال راحت گفت که این اثر حال و هوایی یکدست‌تر و بسامان‌تر از آثار قبلی‌ای دارد که او در آنها حضور داشت. این نمایش که به صدای آرمیخسن «رشید کاکاوند» آمیخته است پر است از قصه. کاکاوند به عنوان کسی که ادبیات را به خوبی می‌شناسد، هر شب در دو سانس برای مخاطبان قصه تعریف می‌کند و شعر می‌خواند و انصافا هر بار این کار را با همان شوق اولیه انجام می‌دهد. بازی‌ها و حرکات فرم نیز هرچند جای بهبود دارند اما بالاتر از قابل قبول هستند. شاید اگر کمی از اغراق در آنها کاسته می‌شد، ارتباط مخاطب با اثر راحت‌تر بود. «مجنون آن لیلی» می‌توانست کوتاه‌تر باشد. به‌رحال با وجود حال بسیار خوبی که برای تماشاگرش به ارمغان می‌آورد، یک اثر دو ساعسته است و برای عموم تماشاگران دو ساعت زمانی است بلند.

یادداشت

سمفونی و ذهن مخاطب ایرانی

ابوالفضل حبیبی

کارشناس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

به‌تازگی رسمی هنری بنیان گذاشته شده که برای پاسداشت‌ها، بزرگداشت‌های هنری، ارزشی، ملی و دینی سمفونی سفارشی می‌سازند.

همه می‌دانیم که سمفونی یک فرم موسیقایی کلاسیک غربی است با سازهای غربی (جهانی) که بزرگانی مانند بتهوون و باخ و… آثار ماندگاری در این فرم پدید آورده‌اند. در کشور عزیز ما هم موسیقی‌دان‌های کاربلد و صاحب فن به این فرم موسیقایی پرداخته‌اند،

ازجمله استادان گرانمایه: فرهت، انتظامی، روشن‌روان و… برخی از آنان در این ساززاندگی کلاسیک از سازهای ایرانی هم برای رنگ و بوی ملی مدد گرفته‌اند و خوانندگان خوش صدا هم با کلامشان آن را خوانده‌اند؛ ساختن

اثری موسیقایی در فرمی جهانی کاری بس سترگ و نشانه توانمندی یک آهنگ‌ساز ایرانی است، اما ارتباط این

فرم موسیقایی غربی با گوش موسیقایی شنونده ایرانی و ماندگاری این موسیقی (با کلام یا بدون کلام) در ذهن او

بی‌گمان و شوربخانه اندک (ناچیز) است آن‌گونه‌که در سالن اجرای کنسرت غرق این اقبانوس بی‌کران که به

گوشش ناآشناست می‌شود و ناخواسته چون غریقی از آن می‌گریزد و پس از پایان کنسرت نه چیزی از آن موسیقی بشکوه در ذهنش باقی می‌ماند، نه از شعری که در لابه‌لای آن ارکستر حجیم

مانند برگی چرخان در توفان است؛ آیا لازم است برای هر پاسداشت و مناسبت و… سمفونی ساخته شود؟

اگر غرض ارتباط با مخاطب و ثبت و ضبط مناسبتی ویژه با موسیقی در ذهن مخاطب ایرانی است، به‌گونه‌ای وقتی یاد مثلا شهید شهید سلیمانی یا شهدای پایتخت و… افتقاد بتواند با کلام یا بدون کلام خطی از آن ملودی (آهنگ) را زمزمه کند؛ سمفونی فرم موسیقایی ناتوانی است. در این ارتباط

با گوش موسیقایی شنونده ایرانی در گستره وسیع غیرموسیقی‌دان لاقابل!

اکنون بنگریم به چند اثر موسیقایی که در ذهن و زبان ایرانیان ماندگارند:

۱- تصنیف‌های عارف‌قزوینی (از خون جوان و…)

مرتضی‌خان نی‌داود (مرغ سحر)

۲- تصنیف‌های استاد شادروان محمدرضا لطفی با صدای شادروان

استاد محمدرضا شجریان (سپیده و…)

و صدای استاد شهرام ناظری (کاروان شهید)

۳- ملودی تولد مبارک، استاد انوشیروان روحانی

۴- آثار شادروان استاد راغب با صدای استاد محمد کلریز

۵- بسیاری از ترانه‌های شادروان استاد علی‌اکبر گلپایگانی و استاد حسین خواجه‌امیری

۶- موسیقی آغازین مجموعه‌های تلویزیونی امام علی (ع)، روزی روزگاری و… دیگر آثار استاد ارجمند فرهاد فخرالدینی

۷- آثار ماندگاری از استاد ارجمند کامبیز روشن‌روان با ملودهای بومی سرزمین‌مان و سازهای هر قومیت ایرانی

به هر روی اگر قرار است مهر و نشان موسیقی سمفونیک بر چهره مناسبت‌ها و پاسداشت‌ها و همایش‌ها به گونه‌ای نمادین زده شود، بی‌تردید مانند کتاب‌های نفیس و زرگویی‌است که به مناسبتی گشوده (شنوده) می‌شوند، البته اگر گشوده و شنوده شود

وگرنه باید برای نشانن نویی ماندگار بر کوش هوش ایرانی دیگرگونه اندیشید.



ابونصر قدیمی

می‌کند و تفکرات، اندیشه‌ها آرزوها، تنهایی‌ها و… شامل عنینات نمی‌شوند. تنها شاهد دیالوگ‌ها و رفتارهای انسان‌ها در فیلم هستیم. اما همه می‌دانیم که انسان امروز همواره در خویش سرگردان است. حتی زمان حضور در اجتماع، باز در افکار و خیالات خویش غرق است. دوربین سینما معمولا یک ناظر است که فقط رفتارهای ظاهری انسان‌های سطحی را نمایش می‌دهد؛ مگر آنکه آن دوربین، دوربین کارگردانانی مانند اینگمار برگمان و ژان لوک گدار باشد که به عمق لایه‌های تنهایی فرد افسرده امروزی نفوذ می‌کند و آنجا دست بیننده را می‌گیرد و می‌گوید تنها تو تنها نیستی، بلکه همگی همین هستیم. شخصیت بلموندو در فیلم در حقیقت دردی است که نزد نیست. قاتلی که قاتل نیست و شروری که شرور نیست. او فقط می‌خواهد شخصیت و حقیقت خود را از غرق‌شدن در منجلاب اجتماع و روزمرگی حفظ کند و فلسفه خویش را از دست ندهد. بنابراین نمی‌تواند مانند بیشتر انسان‌ها شغل ثابت و زندگی بی‌خطر و محافظه‌کارانه‌ای داشته باشد، پس هروقت احتیاج به پول دارد، جیب کسی را می‌زند، احتیاج به اتومبیل داشته باشد، اتومبیلی می‌دزدد و اگر پلیس به خاطر سرعت زیاد تعقیبش کند او را می‌کشد. حال این شخصیت که کاری جز سرفت و جنایت از او انتظار نمی‌رود، وقتی می‌آید و از آمریکایی‌ها انتقاد می‌کند که فلان نویسنده فرانسوی را خیلی دوست دارند حال آنکه این نویسنده در خود فرانسه بی‌اهمیت است، تعجب بیننده را برمی‌انگیزد و نشان می‌دهد که او دست‌کم زمانی کتاب می‌خواند. یا وقتی دختر جوان با گرمافون آهنگی از موتسارت می‌گذارد، بلموندو نام آن قطعه را می‌داند و می‌گوید پدرش در ارکستر نوازنده‌ای بوده که در کار خودش خیلی خوب بوده است. حال این مرد عاشق دختری نیویورکی شده که می‌داند در عین زیبایی بسیار جاه‌طلب است. اما بلموندو با این موضوع مشکل ندارد و به او حق می‌دهد و تنها اوقاتی که کنارش شداد است، برایش کافی است. حتی زمانی که او را لو می‌دهد که فرار کند تا از شر او راحت شود، او فرار نمی‌کند و کشته می‌شود تا ثابت کند چقدر زندگی برایش بی‌اهمیت و شوخی است و تنها دلیل زندگی پوچش عشق ساده به همین دختر بوده و حال که دیگر او را نمی‌خواهد و می‌خواهد از او جدا شود. او دیگر دلیلی برای زندگی و فرار ندارد و می‌ماند تا کشته شود. لحظه مرگ هم او را سرنزن نمی‌کند، هنوز مشغول شوخی است. بلموندو همان‌طور که خود از دیگران می‌دزد، اگر کسی هم به او خیانت کند، ناراحت نمی‌شود و این موضوع را کاملا طبیعی قلمداد می‌کند. وجود این روحیات توانان بزکارتی و هنری–فلسفی، پارادوکسی جذاب از شخصیت بلموندو

^[1] در دنیای امروز ما که تقریبا افسار مغزمان دست گوش‌های ما و اینستاگراممان است و در خوش‌بینانه‌ترین حالت دایره دوستان و روابطمان ما را به انتخاب‌های بهتر فرهنگی و هنری سوق می‌دهد، وجود اثری که روی ادبیات کهن ایران زوم می‌کند، باید یک موهبت